

چون این خبر ها بتهران رسید بیشتر آزادبخوانان یکبارسست شدند و بجای آنکه ایستادگی را از سر گیرند و بیاری برادران خود برخیزند از درست نهادی در آمدند و ناشایستی از خود نمودند و همانروز هنگام پسن دوباره مجلس برپا گردید و درنشستی که تا نیم شب کشید آن پنج تن را بر گزید (یکی از ایشان سردار اسعد و دیگری شیخ ابراهیم زنجانی بوده) و اینان همان شبانه گرد هم آمده و پندیرفتن التماونوم روس رأی دادند و شبانه کار خود را بسفارتخانه آگاهی دادند .

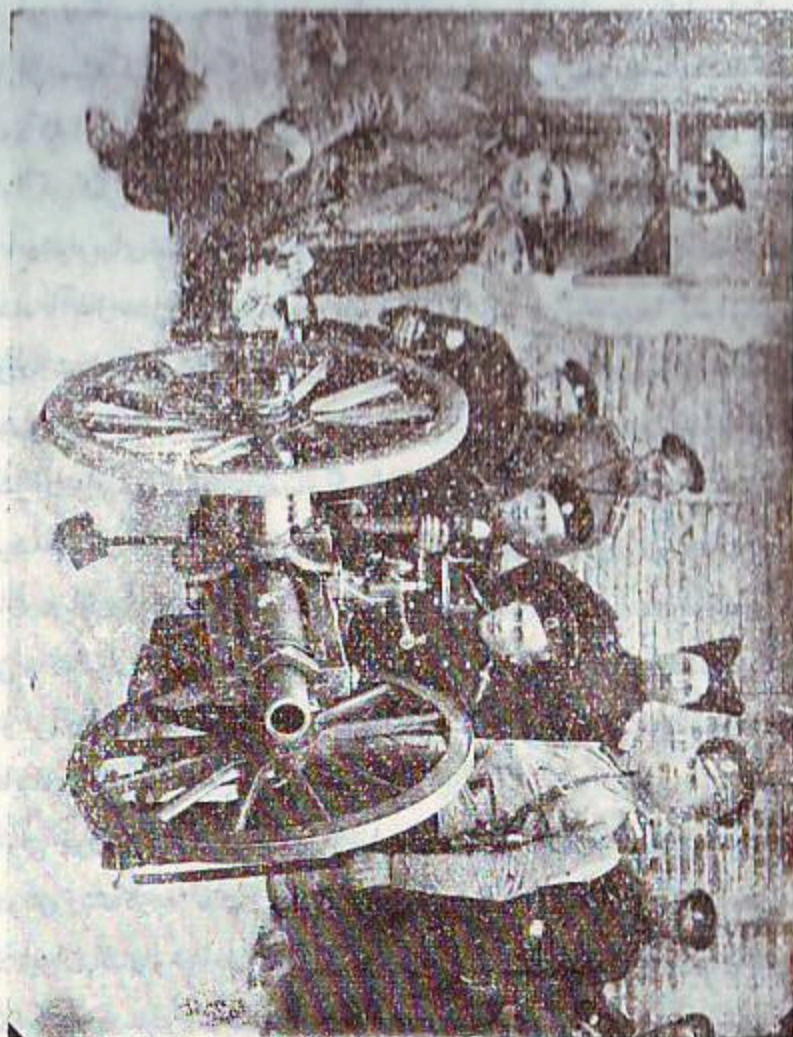
بدینسان روسیان سخن خود را پیش بردند و پنداشته میشد داستان پایان رسید و کشا کش فرونشست . ولی دولت چون چیره شده بود و این زمان در نتیجه گرفتاری تبریز و گیلان مجلس را بی پشت و پناه میدید از در کینه جوینی در آمد ، و روز دوم دیماه (دوم محرم ۱۳۳۰) نشستی در دربار برپا گردید که وزیران و بسیاری از نمایندگان مجلس (نمایندگان اعتدالی) و دیگران در آنجا بودند . نخست آقای حسن وثوق وزیر خارجه گفتار درازی از حال کشور و ایستادگی مجلس رانده نکوهش بسیار کرد و پس از آن یادداشتی را که از پیش نوشته و با دستیند همه وزیران آماده کرده بودند بناصر الملك دادند . در این یادداشت نیز نکوهشهای فراوان از دسته دموکرات و نمایندگان مجلس که در برابر التماونوم روس ایستادگی نموده بودند میرفت و در پایان درخواست بستن مجلس از نایب السلطنه میشد . ناصر الملك درخواست آنرا پذیرفته فرمان بستن مجلس را داد و بکار بستن آن فرمان را به یفرمخان وا گذاشت که اونیز همان هنگام پسن یکدسته از زیردستان خود را فرستاده نمایند گانرا از بهارستان بیرون راند و در آنجا نگهبانان گماشت که کسی راراه ندهند . روسیان بهنگامیکه در تبریز با دست سالدات و قزاق مجاهدان و آزادبخوانانرا سرگرم جنگ ساخته بودند در تهران با دست ناصر الملك و وثوق الدوله ریشه آزادی رامیکنند . چنانکه گفته ایم از پارسال سر وزیر حاجی نجفقلی خان بود و دیگر وزیران که چند بار رفتند و آمدند و جا بجا شدند این زمان بدینسان میبودند : حسن وثوق وزیر خارجه ، غلامحسین بختیاری (سردار محتشم) وزیر جنگ ، احمد قوام وزیر داخله ، ابراهیم حکیمی وزیر مالیه ، ابوالحسن پیرنیا وزیر پست و تلگراف ، محمد علی فروغی وزیر عدلیه ، وزیر

داخله را خود حاجی نجفقلیخان میداشت. بدینسان مجلس دوم بسته گردید و بهتر گوئیم دستگاه مشروطه برچیده شد. باید دانست التماثوم روس و بسته شدن مجلس و پیش آمد های دیگری که با آن توأم بود یکی از نشاندارترین داستانهاست و بگفته اروپا «سنگ سربچی» در تاریخ ایران پدید می آورد. زیرا چنانکه خواهیم دید نتیجه های بسیاری آنرا در پی بود و پیشرفت نندوده ایران را که از هفت سال باز آغاز شده بود بیکبار ایستائیده آنرا بسوی بازپس گردانید. اگر چه مجلس یکم نیز سرگذشت خوین داشت و محمد علی میرزا آنرا با توپ بست و کسانی از نمایندگان و سران آزادی را بخون غلغلانید ولی آن سرگذشت را با این جدایی بسیار است. آن پیش آمد باین تیرگی و تاریکی نبوده بلکه اگر راستی را بخواهیم آنچه میرزا بسود آزادی در آمد. زیرا چون جنبش مشروطه خواهی در ایران در آغاز خود با سانی پیش رفت و پای آزمایش بمیان نیامد راهبران نخستین آن جز مردان سختی ندیده و تن آسانی نبودند و بسیاری از رویه کاران و دغلكاران با آنان آمیخته بودند و محمد علی میرزا چون مجلس یکم را بهم زد می باید گفت آن مشروطه خواهان کم ارج را پراکنده گردانید و نتیجه آن شد که در سایه شورشی که برخاست و جنگ هایی که روداد دسته های انبوهی مردان پا بر جای کار آمد پیدا شدند که با جانفشانیهای مردانه خود مشروطه را دوباره بنیاد نهادند و برای نگهداری آن آماده ایستادند. ولی در این پیش آمد روسیان آن مشروطه خواهان کار آمد و جانفشانرا از هم پراکنده و بجای ایشان یکدسته مردان سست نهاد و خود خواه را بکار گماردند که همه بزبان ایران و بسود بیگانگان بودند. يك کلمه بگویم روسیان يك تیشه کاری بریشه آزادی ایران فرود آوردند و زمینه برای سه بخش کردن این کشور که پیمان نامه ۱۹۰۷ را با انگلیسیان از بهر آن بسته بودند آماده ساختند. اگر بخواهیم مانندی برای این داستان در تاریخ نزدیک ایران پیدا کنیم باید شکست عباس میرزا را از روسیان و پیمان نامه تر کمانچایی را یاد نماییم. زیرا در آن شکست گذشته از آنکه دولت ایران کوچک و ناتوان گردید و در میان دولتها از جایگاه خود افتاد در درون کشور هم در میان توده نومیدی سختی پدید آمد و اندیشهها بسیار کوتاه و پست گردید. بدانسان که آب چون جلوش بسته گردید و از رفتن ایستاد

بد بو و تپه‌ها گردید، يك توده نیز چون خود را زبون یافت و راه امیدش بسته گردید تا کریر اندیشه‌ها پست گردد و تپه‌های بسیار در میان مردم پیدا شود. پس از شکستهای پیاپی عباس میرزا در برابر روسیان و بسته شدن پیمان نامه‌تر کمانچایی که شکست ناصرالدین شاه در برابر انگلیسیان و رها کردن هرات نیز پشت سر آن آمد بیکبار راه امید بروی مردم ایران بسته گردید و گرد زبونی بروی توده نشست و بدتر از همه حال کارکنان دولتی بود که از آن پس کمتریکی در پی سود خود نبود و پروای کار و سود کشور می نمودی و اگر کسی خواستی نیک باشد و پروای توده و کشور نماید و از در جانفشانی در آید با دشواریهای بسیار روبرو گردیدی و این بود که در آن یکدوره که از آخر زمان فتحعلیشاه تا آغاز مشروطه کشیده ایران یکدوره نومیدی سختی را گذرانیده و نتیجه آن پرورده شدن یکدسته از مردان درباری و کارکنان دولتی شده بود که همگی آنانرا میشناسیم و از کارهای ننگینشان آگاهیم جنبش آزادیخواهی آن دوره را بیابان رسانید و راه پیشرفت و امیدی بروی توده باز گردانید و اینست در آن چند سال گذشته از همه چیز اندیشه‌ها تکان خورد و ایرانیان گرد زبونی و درماندگی از خود دور افشاندند و آن کارکنان درباری آنچنانی دستهایشان از کار کوتاه گردید، و اگر کسانی در سایه دو رویی و دغلكاری خود را بمیان این جنبش انداختند ناگزیر شدند اگر چه در بیرون و برای پرده کشیدن بچشمهای مردم باشد بسود ایران کوشند و دلسوزی از خود نمایند.

ولی چون روسیان این مشت را نواختند و جوش و تکان هفت ساله توده را از میان بردند دوباره رشته کارها بدست سررشته داران کهن که بسود بیگانگان بیشتر میبودند تا بسود ایران افتاد و خواهیم دید که اینان چه نیکو بندگیها بدو دولت نمودند و چه آتشی در کشور در سایه ناشایستی آنان افروخته گردید. از آنسوی دوباره نومیدی بس سختی بتوده چیرگی یافت و بار دیگر اندیشه‌ها بکوتاهی گراییده خوبها به پستی رو آورد، و در نتیجه اینها بود که از مردان نیکو و غمخوار اگر هم کسانی بازمانده بودند خود را بکنار کشیدند و این زمان یکدسته دیگری، دسته سود جو و ناشایستی بجای ایشان آمدند و چون هنوز نام مشروطه (نام دروغی آن) در میان میبود بدست او بزرگوار نامه

نویسی و آزادیخواهی و دسته بندی بمیدانداري پرداختند و اینان در اندک زمانی در تهران بسیار فراوان شدند و چنان جا گرفتند و شیوه سودجویی و دغلتاری خود را رواج دادند که چون پس از چند سالی جنگ جهانی کبیر اروپا پیش آمد و فشار روسیان در



۴۴- یکدسته از روسیان در باغ شمال

ایران کمتر گردید و سپس نیز بیکبار آنان از ایران پا کشیدند و دوباره دستگاه آزادی در چیده شد این گروه و دغلتاریهای اینان همچنان بازماند و کسی نتوانست آنها را کنار گرداند و ما این را خواهیم دید که یکی از بیمناکترین زمانهای ایران آندهالی

است که کشور پس از التماوم روس (تا سی و سه سال پیش از این) گذرانید و در آن ده سال در تهران رشته کارها در دست یکمشت دغل و سودجو بود و در حالیکه سراسر کشور با آتش آشوب و ناایمنی میسوخت و اینان در تهران در راه سودهای بس کوچک خود کشاکش و هیاهو را از اندازه میگذرانیدند و در همان دوره است که روزنامه‌های تهران ننگین ترین رویه را بخود گرفته است. اینها همه نتیجه شوم التماوم روس بوده و ما اینها را در جای خود روشن خواهیم گردانید.

ما درخواست روسیانرا از التماوم و سختگیری باز نموده ایم. يك كلمه باید گفت روسیان چون بخشی از ایرانرا در زمان فتحعلیشاه برده و بیازمانده آن نیز چشم دوخته بودند از این رو همیشه اینکشور را ناتوان و درمانده میخواستند و باز شدن چشم مردم و تکان توده را بخود هموار نمیکردند. اینست پیش آمد مشروطه را بزبان خود دانستند و از گام نخست از در دشمنی و کارشکنی درآمدند. بویژه پس از آنکه دسته مجاهدان پیدا شدند و آن جانبازها را از خود نمودند و روسیان دانستند که چه سنگ بزرگی در راه پیشرفت سیاست آنان در ایران و آسیا پدید می آید. اینست پس از افتادن محمد علی میرزا که دسته‌ای بنام دموکرات در تهران و تبریز پیدا شد روسیان از آن خوشنود گردیده برای این شدند که با دست کارکنان خود آن دسته را در راه نابودی مجاهدان بکار برند و این بود دشمنیها میان آنان با مجاهدان انداختند. لیکن سپس دیدند دسته دموکرات با همه آلودگی بیشتر سردستگانشان خود سنگ دیگری در راه سیاست ایشان خواهند شد و از کوششهای اینان در راه پیشرفت کارهای ایران سخت رنجیدند. بویژه پس از آنکه مستر شوستر و دیگر امریکاییان بتهران آمدند و نمایندگان دموکرات در مجلس هواداری بی اندازه از ایشان نمودند و آنانرا بهر گونه کوشش و کار دلیر گردانیدند.

اینها چیزهایی بود که همچون خار بچشم کارکنان سیاسی روس میخلید. این بود شکیبایی نموده و چون پیش آمد های اروپا و پیوستگی نوینی که پس از بستن پیمان ۱۹۰۷ با انگلیس پیدا کرده بودند فرصت بدست ایشان میداد برای ناانجام گزاردن کارهای آزادیخواهان، در تابستان ۱۲۹۰ محمد علی میرزا را دوباره بایران آوردند و آن

آشوبها را در چند گوشه کشور پدید گردانیدند ولی چون نیروی آزادیخواهان همه آن آشوبها را فرو نشاند این زمان خودشان یکسره بکار بر خاستند و کارهای مستر شوستر را بهانه گرفته یکی پس از دیگری دوالتماوم دادند و لشکر تا قزوین پیش آوردند. در همه این کارها دولت انگلیس (نه توده آن) همداستان و همدست روسیان می بود و این بود خاموش ایستاده و میانجیگری نیز درین گفت. این خواست روسیان بود.

امادولت ایران، پیداست که در آروز با پاشیدگیهای بسیاری که در کشور بود دولت بجنک با روسیان پارانداشت و اگر کار بجنک میکشیدی بیگمان شهرها و آبادیهای ایران گزند بسیار میدیدی و اگر هم در انجام کوشش ایرانیان فیروزدر آمدندی چنانکه گفته ایم آن فیروزی بسیار گران بسر آمدی. از این رودولت از انجامیدن کار بجنک بسیار می پرهیخت. چیزی که هست در چنان پیش آمدهایی روا نتوان شمرد که بگفته بی هیچگونه کوشش و جانبازی کردن بزور کویی بیگانه گزارد، پس غیرت و مردانگی برای چه زور است؟! وانگاه زور کویی که پایان ندارد و بگفته که بی هیچ ایستادگی کردن بزور کویی همسایه گزاشت باید نابودی خود را در پیش چشم دارد. در چنان هنگامی شایسته خردمندی اینست که دلیری و ایستادگی را با دوراندیشی و خودداری توأم گردانند، بدینسان که برای جنگ و جانبازی آماده کردند تا دشمن بیکبار چیره نباشد و در زور کویی اندازه نگه دارد. از آنسو نیز در آشتی را بیکبار بسته نگردانند تا بتوانند هنگامیکه دشمن نرم گردید با او بکنار آیند. چه بسا نیاز افتد که یک یا دو جنگ بسیار دلیرانه ای کنند و پس از آن روی نرمی و آشتی نمایند. ناصرالمک و وزیران او نیز می بایست از این راه پیش آیند و از گام نخست زبونی و درماندگی نمایند، آنان می بایست با سران آزادی و با نمایندگان پاکدلانه همدست و همراز باشند و در برابر زور کویی روس بکرده ایستند و تا میتوانستند دلیری و ایستادگی نشان دهند تا بتوانند بیک آشتی آبرومندی دست یابند. ولی ما می بینیم آنان این کار را نکرده و از در دلسوزی و همدستی نیامده اند بلکه از گام نخست روی دشمنی نشان داده اند و ایستادگی غیرتمندانه و بسیار بجای دموکراتیان و دیگرانرا نپسندیده

و آنرا کینه‌های دردلهای خود ساخته‌اند. بهترین دلیل این دشمنی و کینه توزی آنان بستن مجلس میباشد که هیچ نیازی بآن نداشتند. از آنسوی یادداشتی که وزیران به ناصرالملک نوشته و بستن مجلس را ازو خواسته‌اند از سراسر آن دشمنی پدیدار است و ما گفته‌هایی را در آن می‌بینیم که هم دروغ و هم بسیار زیان‌آور بوده است. زیرا چنانکه گفته‌ایم، در جنگها و خونریزی‌هایی که میان روس با مجاهدان در تبریز و رشت و اتزلی رو داد روسیان میکوشیدند که بگویند مجاهدان پیشدستی کرده‌اند و این دعوی دروغ را دستاویز بردن آذربایجان و گیلان سازند و گفته‌ایم که ثقة‌الاسلام و امان‌الله میرزا بیش از همه بر سر این سخن جان خود را باختند و ما می‌بینیم وزیران در نوشته خود از راه دیگری آن دروغ را پیش کشیده‌اند و بی باک و بی پروا عنوان بدست روسیان داده‌اند. زیرا در آن نوشته پس از نکوهشهاییکه از ایستادگی‌های نمایندگان مجلس (نمایندگان دیموکرات) در برابر التماوم روس مینمایند و آنرا يك دشمنی با دولت نشان میدهند و بناصر الملک چنین میگویند: «والاحضرت از آنچه گفتیم خواهند دید که پیش آمد های تبریز و رشت گزندهاییست که دشمنیها و نافرمانیها با دولت آنرا پدید آورده و تلگرافها و انگیزشها که از پایتخت شده مایه آنها شده». ما می‌پرسیم آیا این سخن درست است؟! اگر راستی را بخواهیم آن ایستادگی‌های تبریز بود که بهتران دل میداد، نه آنکه نمایندگان تهران تبریز و رشت را بایستادگی انگیزند. از آنسوی آیا جنگ تبریز و خونریزی رشت نتیجه تلگرافهای پایتخت بوده؟! در تبریز آنهانگامیکه روسیان سراسر اداره‌ها را گرفتند و بر کوچه‌ها و گذرهار بسته باهنگ باز گرفتن ابزار جنگ از مجاهدان دست اندر کار شدند آیا مجاهدان جز جنگ و مردانگی چه توانستندی کرد؟! یکدسته مردان جانباز و غیرتمند در برابر چیرگی و زور کوبی بیگانه جز کشتن و کشته شدن چه چاره دیگری توانستندی داشت؟! آیا آن کار بد بوده؟! و اتگاه آیا آنرا تلگراف های تهران پدید آورده بوده؟! آیا وزیران چشم میداشتند که تبریزیان و رشتیان پس از آنکه هفت سال لاف جانبازی در راه کشور زده بودند در برابر زور کوبیهای روس بی هیچگونه تکلان و آوازی کردن فرو میاوردندی و برای نگهداری خود یا بنام غیرت و مردانگی بیچ کوشی بر نمی -

خواستندی ۱۴ آیا این شایسته بود که وزیران بنام کینه جوئی از یکمشت دیمو کرات از سود کشور چشم پوشند ۱۴

اینها ایراد هایست که ما بناصر الملك و همدستان او میگیریم و همیشه در تاریخ باز خواهد ماند. این کار آقای ناصر الملك و وزیران او که بخیره مجلس را بستند آن داستانرا بیاد ما میآورد که چند ماه پیش هنگامیکه روسیان تازه از ایران رنجیدگی مینمودند مسیو نراتوف جانشین وزیر خارجه روس با مستر اوپرون نماینده سیاسی انگلیس در پترسبورغ درباره کارهای ایران گفتگو کرده و از پیرومندی مجلس شورای ایران و بیداری آن در کارهای سیاسی رنجیدگی نموده میگفت: «باید مجلس انجمنی باشد که بکارقانونگزاری پردازد (از سیاست برکنار باشد)» نیز میگفت: «باید مجلس سنا باز نموده اختیار نایب السلطنه را بیشتر کردانید».

در روز هاییکه هنوز مجلس ایستادگی مینمود وزیر مختار روس در یکی از تلگرافهای خود به پترسبورگ چنین میگوید:

«اگر دولت ایران با پذیرفتن همه التماساتوم خرسندی ما را فراهم آورد باز ما باید از پیشرفت سپاهیان خود سود جسته بهره مندبهای خود را در ایران در زمان های آینده بیکرویه ایمنی بخشی آوریم. مجلس و این گونه فرمانروایی (مشروطه) پس از آنکه وام گرفتن از ما را که گفتگو های دیپلماسی درباره آن بیابان رسیده بود پذیرفت دیگر جای امیدی باز نمیگزارد... باید بیرون کردن شوستر توام باشد با دیگر شدن فرمانروایی (حکومت) ... پس از این پیش آمد باید در ایران یک فرمانروایی باشد که با دولت روس دوست و با انجام گرفتن همه گفتگوها بسود آندولت همدستان باشد» (۲۰).

این تلگراف آشکاره میرساند که روسیان گذشته از آنچه که در بیرون و بنام التماساتوم از کشور آزاد ایران میخواستند درنهمان نیز درخواست هایی میداشته اند، و ما چون این تلگراف را با بستن مجلس و پیش آمد های دیگری پس از آن میسنجیم ناگزیر میشویم باور کنیم که میانه سررشته داران آنروزی با روسیان سازشهایی بوده و آنان بهمه خواهشهای همسایه نیرومند کردن نهاده بوده اند.

در این باره راستی آنست که ناصر الملک و مانند کان ایشان که پدرانشان و خودشان در دربار خودکامه قاجاری پرورش یافته بودند چون همواره توده را زیر دست خود دیده و همواره فرمان رانده بودند این بر خود هموار نمی ساختند که از همان توده زیر دست مردانی سر برافرازند و با آنان از در همسری در آیند و در کار کشورداری و فرمانروایی از اندیشه های خود سخنی گویند. اینان آن نبودند که به نیرومندی کشور و سرفرازی توده و اینگونه چیزها ارج گزارند و در راه رسیدن بآن از آرزو ها و خوشی های خود چشم پوشند و برادرانه با توده همدستی نمایند، و اگر بسیاری از ایشان بارویا رفته و درس خوانده و یا با اروپاییان آمیزش داشته و آگاهی اندوخته بودند از این آگاهی خود بجای آنکه معنی درست کشور و کشورداری را بشناسند و بمعنی توده و اندازه نیروی آن پی برده این بدانند که باید در ایران نیز توده را بتکان آورد و بسوی پیشرفت راه انداخت از دیدن شکوه و نیروی اروپاییان خود را باخته و از سنجش پرسیانی و ناتوانی ایران با توانایی و بسامانی دولتهای اروپایی بیگبار دچار نومیدی گردیده و چنین دانسته بودند که ایران را از رفتن بزیر یوغ همسایگان گزیری نیست، و این پندار زهر ناک را در دل های آلوده خود پرورش داده و دشمن بدخواه کشور خویش گردیده بودند. در این باره ناصر الملک از همه پیش بوده، چندانکه گاهی از باز نمودن پندار بیهوده خویش خودداری نمی نموده و هنوز زنده اند کسانی که آنرا از زبان وی شنیده اند. در باره بدخواهی او با مشروطه ایران نوشته های از خودش در دست میباشد.

بدینسان که چون در سال ۱۲۸۵ (۱۳۲۴) شادروانان بهبهانی و طباطبایی در راه گرفتن مشروطه می کوشیده اند و هنوز نتیجه بدست نیامده بوده اینمرد نامه بس درازی بشادروان طباطبایی نوشته که هم اکنون در دست می باشد (*)، و در آن ایرانیان را شایسته داشتن مشروطه و مجلس و آزادی شناخته آنرا زود می شمارد و همه می گوید که طباطبایی و دیگرانرا از راهیکه می پیمودند باز گرداند و دستاویزیکه میدارد اینست که در ایران مردان دانشمند آگاه از درخواستهای زمانه (همچون خود او!) نیست و تانباشند

مجلس شوری و آزادی سودی نخواهد داشت و این بهانه‌ایست که همیشه و در همه جا هواداران ستمگری و خودکامگی داشته‌اند.

این درون و راز آن کسانیست، و اینک با این بدخواهی بمیان مشروطه درآمده بودند از راه سودجویی و رویه‌کاری میبود و بسیاری از آنان آهنگ کار شکنی و دشمنی نیز در دل‌های خود میداشتند و ما می‌بینیم که چون جای خود را استوار کرده و رشته کارها را بدست گرفته‌اند بدینسان دشمنی نیز نموده‌اند. از بزرگترین لغزش مشروطه خواهان بوده که ایشان را بمیان خود راه داده‌اند و این جز نتیجه ساده دلی ایشان نبوده.

اینها چیزهاییست که بوده و در آهنگام مردم نفهمیده‌اند، ولی ما در جستجو-های تاریخی خود با آنها برمی‌خوریم و ناگزیریم برای روشنی سخن آنها را باز نماییم. چیزی که هست در باره کابینه باید گفت همه وزیران دست درکار نداشته‌اند و آنچه ما شنیده‌ایم و باور می‌نماییم اینست که وزیری که یکسر با سفارتخانه روس گفتگو می-کرده و تنها سخن او در پیش ناصر الملك پیشرفت داشته آقای وثوق وزیر خارجه بوده و دیگران بیچون و چرا پیروی او مینموده‌اند. هم در باره سردار اسعد و یفرمخان و آزادیخواهان که هواداری از پذیرفتن التماوت نمودند گذشته از آنکه اینان نتیجه ایستادگی را جنگ و نتیجه جنگ را بد میدیدند (چنانکه در بخش اول این را آورده‌ایم) می‌باید گفت در آغاز کار فریب نویدهای دودولت را خوردند و چنین دانستند اگر ایران کردن بالتماوت گزارد روسیان سپاه خود را از قزوین باز گردانند و بار دیگر ایران را با آزادی خود گزارند، و ناصر الملك که مجلس را بست باین عنوان بود که بزودی نمایندگان بر کزیده شوند و مجلس دیگری باز گردد. ولی سپس که پی به آهنگ دشمن بردند این هنگام فرصت را از دست داده بودند. در باره بختیاریان سخن دیگری نیز هست و ما خواهیم دید که آنان از این سپس بسیار آلوده و بدنام گردیدند.

بسختن خود باز میگردیم: چنانکه گفتیم روز دوم دیماه (دوم محرم ۱۳۳۰) هنگام پسین فرمان ناصر الملك یفرمخان در مجلس را بست و نگهبانان با نجا بر کماشت

که کسی را راه ندهند، و در شهر «حکومت نظامی» با دست یفرمخان برپا کردند. نیز همانروز «مجمع ادب» را که کانون دیمو کراتها بود بستند و آنانرا ازهم پراکنندند. همچنین دیگر کانونها را بستند و از کرد آمدن مردم جلو گرفتند. روزنامه «ایران نو» را که زبان دسته دیمو کرات بود چند روز پیش بسته و روزنامه «ایران نوین» که بجای آن چاپ می یافت از این هم جلو گرفته بودند و سپس که «راهبر ایران نو» آغاز شده و روز سی ام آند (یا روز یکم دی) آگاهیهایی که از جنگ روسیان در تبریز و از بیدارگریهای آنان رسیده بوده در شماره خود نوشته و پراکنده کرده بود همانروز نسخه های آنرا هر کجا یافتند باز گرفتند و اکنون که بدینسان دست و پای دمو کراتیان را می بستند یکبار روزنامه را از میان بردند و از چاپخانه هانوشته گرفتند که هیچ روزنامه ای از آنان را بچاپ نرسانند.

بدینسان کابینه حاجی نجفقلیخان چیره گردیده و کارهای خود را پیش می برد. در این هنگام یکی از خواستهای دولت بود که پیش آمد های تبریز مایه شورش تهران و دیگر جاها نگردد و جلو گیری از پراکنده شدن هر گونه آگاهی میکرد.

فردا سوم دیماه دمو کراتیان و همدستان ایشان آخرین ایستادگی خود را نشان دادند. بدینسان که با آنکه از بسته شدن مجلس آگاه بودند بگناه آهنگ بهارستان نمودند و چنین میخواستند که اگر توانند بدون روند و مجلس را برپا کنند ولی در راه بسته دیدند و راهی نیافتند و با هم نهادند که در خانه مصطفی خان نوایی (نیرالسلطان) که از نمایندگان مجلس و از شمار دیمو کراتها می بود کرد آیند و در آنجا مجلس را برپا کنند ولی چون بیش از پنجاه و اند تن از نمایندگان گرد نیامدند و با این اندازه مجلس برپا نمیشد چنان خواستند که جوش و خروشی در شهر پدید آورند اینست از آنجا بیرون آمده رو بسوی بازار آوردند. انبوهی از دیمو کراتیان میبودند و چون بی بازار سمساران رسیدند بر آن شدند در آنجا گفتارهایی رانند. مردم بس انبوهی گرد آمده و بازارها را چه از اینسو و چه از آنسو پر کرده بودند. در اینجا نیز از نمایندگان آقایان شیخ اسماعیل هشترودی و شیخ محمد خیابانی یکی پس از دیگری بگفتار برخاستند. نیز آقای سلطان احمد راد (معمدالمالک) و آقای مصطفی کاظمی که از

دسته دموکرات می بودند (آقای راداز نویسنده کان ایران نونیز بشمار می رفت) گفتارها را نداشتند. مردم از بستن مجلس و دیگر کارهای کابینه خشمناک میبودند و جوش و جنب بسزایی نشان میدادند و بسیاری از آزادیخواهان نهانی و ابراز جنگ با خود میداشتند. ولی در این هنگام یفرمخان با سواران خود بازار آمده و از هر سو کرد ایشانرا فرو گرفته بود. اگرچه از گفتار و سخنرانی جلو گیری نمیکرد ولی پیدا بود که اگر از این اندازه بگذرند کار بخواریزی خواهد کشید. یفرم کرچه بسوی دولت رفته و این زمان آن یفرمخان سردسته شورش و آزادیخواهی نبود ولی شایستگی و کاردانی خود را از دست نداده و این کارهای خود را بشایستگی بسیار انجام میداد و در چنان هنگامیکه سراسر شهر شوریده و دسته های کونا کونی بتکان آمده و دستهای کونا کون در انگیزش مردم بکار میرفت این مرد کاردان آنرا ایمن نگه میداشت و بیبیج آشوبی ره نمیداد. این درخور افسوس بود که این کارها با دست یفرمخان انجام گیرد و مجلسی که در سایه جانبازیهای دلیرانه او و همراهان آزادیخواهش گشاده شده بود با دست او بسته گردد. چیزیکه هست این زمان کار از کار گذشته و این چیزها که انجام گرفتنی بود چه بهتر که با دست یفرمخان انجام میگرفت. زیرا وزیران پس از آنکه آن سازش را کرده بودند اگر شورشی هم از آزادی خواهان پدید آمدی و آشوبی در تهران برخاستی چه بسا از قزوین، سالدات و قزاق بهتر آن خواسته شدی و شورش و آشوب با دست آنان فرو خوابیدی و این ننگ دیگری بودی. یفرمخان با همه این کارهاییکه میکرد رشته نیکنهادی را از دست نمی هشت و مهر بانی دریغ نمیگفت و ما خواهیم دید که سپس بی یفرم خورده خود برده و سخت پشیمان و دلتنگ می بوده.

چنانکه مستر شوستر نوشته وزیران در این هنگام بخود میترسیده اند و کسانی از آنان تفنگچی بگرد خانه خود گمارده بودند، نیز دو هزار سوار بختیاری که این زمان در تهران بودند دسته دسته در خیابانها میگردیده اند. همه اینها دلیل است که از شورش دموکراتیان و همدستان ایشان می ترسیده اند. ولی چنانکه گفتیم آنان از در شورش نیامدند و همینکه گفتارها رانده شد پراکنده گردیدند، و این آخرین نمایش

ایشان بود. پس از آن تا چند روزی در مسجد شیخ عبدالحسین که نزدیک بهمان بازار سمسارانت گروهی گرد می آمدند و کسانی بر سر منبر گفتارهایی می راندند و...



۴۵- شادروان کربلایی علی آقا مکیو

اینها چیزی نبود که نتیجه ای بر خیزد و یا درخور پروا باشد. لیکن چنانکه مستر شوستر نیز نوشته در شهر های دیگر مردم چگونگی رانیک نفهمیده و هنوز نومید نشده

بودند و اینست تا چند روز دیگر تلگرافهای پیاپی از آنها بدولت میرسید که از بستن مجلس رنجیدگی نموده و از نکوهش و کله خودداری نمی نمودند. پیداست که اینها اثری نتوانستی داشت و پس از آنکه تبریز کانون شور و خروش از پافشاری بود از شهرهای دیگر هیچ کاری بر نخواستی، و این بود که چون داستان تبریز پراکنده گردید از همه جا آوازهها برید.

پس از بسته شدن مجلس

پس از بسته شدن مجلس نخستین کار وزیران آن بود که مستر شوستر و مستر لکوفر را از کارهای خود بر دارند. مستر لکوفر چون انگلیسی می بود و روسیان تنها نبودنش را در شمال میخواستند این بود او را از تبریز باز گردانیدند و پس از زمانی در جنوب بکار گماردند. ولی مستر شوستر میبایست از کار خزانه داری بیکیار بر کنار باشد و از ایران بیرون رود. روز سوم دیماه (روز فردای بسته شدن مجلس) نامه ای با دستینه همه وزیران باو نوشته چگونه را آگاهی دادند. شوستر ناگزیر بود بپذیرد. ولی چون در باره جانشینی او نیز گفتگو پیش آمد، زیرا نمایندگان دولت ایران را در این باره هم آزاد نگزاردند و مورنارد بلژیکی را که از سالها در ایران و در کارهای دولتی بوده و همچون نوز و بسیاری از همشهریان خود از کارکنان سیاسی روسیان بشمار میرفت بجای مستر شوستر بخزانه داری ایران پیشنهاد کردند. دولت ایران ایستادگی نشان میداد و چون گفتگو در میانه میرفت مستر شوستر کارها را بدست یکی دیگر از امریکاییان بنام مستر کرتز سپرده خود را کنار کشید و آماده بیرون رفتن از ایران گردید. لیکن در این میان دولت ایران خزانه داری مورنارد را پذیرفت و مستر کرتز کارها را بدست او سپرد. شوستر نیز پس از آنکه کارهای خود را انجام داده و پولهای بی که میخواست از دولت گرفت روز بیستم دیماه از تهران روانه گردید و چون خود او اینها را بگشادی نوشته ما باین کوتاهی بسنده مینماییم.

ولی کارتنها بستن مجلس و بیرون کردن شوستر نمی بود و ناصر الملک و همدستان او در راهیکه برای خود پسندیده و پیش گرفته بودند با دشواری هایی روبرو میبودند

که می‌بایست آنها را نیز یکسو گردانند تا آسوده راه خود پیمایند. زیرا چنانکه گفتیم در این هنگام از یکسو محمد علی میرزا در استرآباد درنگ میداشت و هنوز از پا ننشسته و آرزوی تخت و تاج را از سر بیرون نکرده بود و از این پیش آمد التعماتوم و زور کوبی روسیان او و هوادارانش امیدواری پیدا کرده و این پیش آمدها را بسود خود می‌پنداشتند و در پی آن خود را فیروز می‌شماردند. گذشته از دسته های نر کمانان و دیگران چنانکه گفته میشد، سه هزار تن تفنگچی قفقازی بر گرد سر محمد علی می‌بودند، و او دوباره بکوشش برخاسته بود و در روزهایی که کشاکش در میان دولت و مجلس سخت تر گردیده و سالدات و فزاق روسی که در قزوین گرد آمده بودند هر زمان در تهران بیم پیش آمدن آنان میرفت یاران محمد علی از این گرفتاری فرصت جسته تا سمنان و دامغان پیش آمدند و اگر جلو گرفته نشدی باشد که تا تهران پیش آمدندی لیکن پفرمغان فرصت بیشتر نداد و منتصر الدوله را با دستهای از مجاهدان روانه گردانید که سر راه بایشان گرفتند و باندک جنگ بازشان گردانیدند.

از آنسوی سالار الدوله که پس از شکست در تبریز تا بروجرده گریخته و در آن پیرامونها نا پیدا شده بود در همان روزها فرصت جست و دو باره آهنگ کرمانشاهان کرد و با آنجا دست یافت (گویا روز ۲۶ آذرماه) و دو باره بشورایتیدن کردان و لران تاراجگر پرداخت.

دولت می‌بایست اینها را از میان بردارد. از آنسوی صمد خان که بر سر خود بشهر تبریز در آمده و بدانسان دژ خویانه فرمان می‌راند باین اندازه بس نکرده آشکاره دم از هواداری محمد علی میزد و خود را دست نشانده او می‌شمرد و بیباکانه بر آن میکوشید که بگیلان و زنجان نیز دست یابد و سپاه بر سر تهران فرستد، چنانکه رشید السلطان نامی را با یکدسته تفنگچی باترلی فرستاد (و گفتیم که کونسول روس تفنگ از ایشان گرفته بازشان گردانید). نیز دسته های سواره بر سر زنجان فرستاد و اینان اگر چه بشهر دست نیافتند در بیرون آنچه توانستند تاراج و چپاول و ویرانی دریغ نگفتند. در ماههای دی و بهمن در تهران هر زمان سخنان گرافه آمیز دیگری درباره صمد خان و آهنگ او بشهران پراکنده میشد و دولت را نا آسود میساخت.

گذشته از اینها دولت میبایست مردم را آرام گرداند و خشم ایشان را فرونشاند. زیرا يك توده که از هفت سال باز در تکان بوده و با آزادی و وارستگی کشور دلبستگی پیدا کرده بود بیگمان براهیکه ناصرالملک و یاران او پیش گرفته بودند خرسندی ندادی و دیر یا زود بجنبش هایی برخاستی. اگرچه در این هنگام تبریز که کانون همه شور ها و خروش ها می بود از میان رفته و گیلان نیز پی او را گرفته بود، و در تهران آزادیخواهان آنچه می توانستندی کوشیده و این زمان بخاموشی گراییده بودند با این همه خواست دولت بجا نیامده بود و از رهگذر توده باز بیمهائی میرفت. يك کاریکه در آن میان رخ داد و بر بیم دولت افزود آمدن علمای عتبات بکاظمین و هیاهوی ایشان میبود که میبایست آنانرا از آن جوش و جنب پایین آورد و بر سر جایشان باز گرداند و بهر حال نگزارد آواز ایشان بگوش مردم رسد. ما این داستانا اندکی گشاد تر مینگاریم: چنانکه گفته ایم چون روسیان التما توم دوم را دادند و مردم در همه جای ایران شوریدند و گمان میرفت که دولت و توده یکدل و یکزبان در برابر آن زور گویی ایستادگی خواهند نمود در نجف آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی که ما بارها غیرت و مردانگی ایشان را ستوده ایم بر این شدند که با پیروان خود بایران آیند و همه مردم را یکدل و یکزبان بکوشش و ایستادگی برانگیزند، و این کار ایشان با آن گمانیکه میرفت بسیار بجا بود و اگر دولت و توده یکزبان بودندی و آنان نیز بدانسانکه امید می رفت بایران آمده بودندی يك نتیجه بسیار بزرگی بدست آمدی. و چون آخوند و حاجی شیخ پایش گزارند همه ملایان دیگر از نجف و کربلا و کاظمین از بزرگ و کوچک همدردی و پیروی نمودند. جز از سید کاظم یزدی که از نخست با مشروطه خواهی دشمنی نشان داده و هواداری از محمد علی میرزا نموده بود و این هنگام نیز با آنکه گفتگو از روس و ایران در میان میبود نه از مشروطه و محمد علی میرزا همچنان پاپس گزاشت و راستی اینست که روسیان با دست کار کنان خود او را رام خویش گردانیده بودند.

آخوند و یارانش بر آن بودند که روز چهارشنبه بیست و یکم آند (۲۱ ذیحجه ۱۳۲۹) از نجف روانه شوند. ولی چون پاره ای چهارشنبه را برای سفر نیک نمی شماردند

چنان نهادند که روز سه‌شنبه بیرون آمده و آهنگ مسجد سهله کنند و شب را در آنجا بسر داده فردا روانه شوند. ولی شب سه‌شنبه نزدیک بامداد ناگهان آخوند را درد دلی گرفت، کسانش پی‌یزشک فرستادند و خود بآن شدند که فردا از رفتن چشم‌پوشند و چگونگی را بمردم آگاهی دهند شادروان آخوند خرسندی نداد و همچنان اندیشه رفتن میداشت و دستور بسیج میداد و افسوس که دیری نگذشت ناگهان درد دل سخت‌تر گردید و پیش از آنکه آفتاب در آید او در گذشت.

این‌رخداد رشته کار را از هم گسیخت و کسانی که باز بسته و آماده سفر شده بودند ناگزیر گردیدند بار گشایند و همه در کار خود درماندند چنانکه گفته‌ایم این‌بیش آمد در ایران نیز بدکار گر افتاد و مایه دل‌سردی بسیاری از آزادیخواهان شد و کسانی گمان بردند که او نموده و با زهر او را کشته اند و این بود درهمه شهرها ختمهای بسیار با شکوهی درجیدند و سوگواری بمرگ او را با دلسوزی بگرفتارهای کشور بهم آمیختند. در نجف نیز ییای ختمها گزاردند و چون بیابان رسانیدند بر این شدند که از سفر بازمانند و دوباره بسیج راه دیده و روز یازدهم در ماه از نجف بیرون آمدند. این زمان سر دسته ایشان حاج شیخ مازندرانی میبود، و این شادروان در پا کدلی و غیر تمندی و دل‌بستگی بایران کمتر از آخوند بشمار نرفتی. ولی باید گفت در کارها توانایی باندازه آخوند نمیداشته و سادگی و نا آگاهی دست و پای او را می‌بسته. از آنسوی کسانی که بنام همراهی کرد او را گرفته بودند بدیشان بیش از نیکشان میبود. ما نیک میدانیم که این گروه که در آغاز جوانی از خانه و خاندان خود دور افتاده و هر یکی بیست سال و سی سال در نجف یا در کربلا با سختی‌ها بسر می‌بردند جز یک آرزو در دل نمیداشتند و آن اینکه روزی بیاید و مردم او را مجتهد شماوند و «حجة الاسلام» یا «آیت‌الله» خوانند و گروهی از مردم رشته «تقلید» او را بگردن اندازند. برای یک چنین آرزویی بیست سال سختی می‌کشیدند. چنین کسانی بهیچ کار بزرگی نتوانند برخاست و اگر هم برخیزند با سانی فریب خورند و از پائین‌بندند. در این پیش آمد نیز اگر چه شور و مشروطه خواهی و ایران دوستی در آن چند سال در اینان نیز کار گر افتاده بود و بسیاری راستی را میخواستند کاری انجام دهند با این حال بیگمان هر یکی بیش از همه در بند خود و

آرزوی خود میبود و همه کوش بدھانها می داشت که او را بچه نامی میخوانند و چه جایگاهی در میان دیگران باو میدهند. اگر هم کرد میبودند دلھاشان برا کنده می بود و بسیاری از ایشان پس از آترمان ناپاکی خود را نشان داده اند و من چون از کسی نام نمی برم بیاد ایشان نیز نمی پردازم .

باری هفدهم دیماه ملایان بکظمین رسیدند . شماره ایشان تا بسی تن از ملایان بنام و چند صد تن از طلبه میرسید . دسته انبوهی از ایرانیان نجف و کربلا نیز با آنان میبودند . بغدادیان پیشواز با شکوهی کردند ، لکن چنانکه خوانندگان میدانند تا این هنگام روسیان در ایران کار های خود را کرده و خواست خویش را پیش برده بودند ، تا این هنگام التماوم پذیرفته شده و مجلس بسته گردیده و تبریز و کیلان از مجاهدان تهی شده و ثقة الاسلام با همراهان خود (و دو دسته دیگری پس از ایشان) بدار رفته بودند . اینان بسیار دیر کرده بودند ، و اگر هم کاری از دست ایشان خواستی بر آمد زمانش گذشته بود و اگر در این هنگام ایشان بایران در آمدندی بیگمان جز مایه شورش و آشوب نبودندی . هر چه هست دولت میبایست آنانرا باز گرداند .

اینهاست دشواریهایی که ناصر الملك و همدستان او در برابر میداشتند و میبایست چاره نمایند ، و پیداست برای هر کاریکه میخواستند انجام دهند بیول نیاز داشتند و ما میدانیم که از یارسال دولت بتنگدستی افتاده و این زمان بیکیبار دستش تهی می بود و این بی پولی سختی کارها را هر چه فروتر میگردانید .

گذشته از همه اینها روسیان دژ خوبی و زور کویبی را چندین برابر گردانیده و بدولت ایران کمتر ارج میگرداند. چه در آذربایجان و چه در کیلان آن بیداد گریها را مینمودند و با اینحال در روزنامه های خود گناه را بگردن ایرانیان انداخته و خود را بیگناه باز مینمودند و چون آگاهیهایی از یکجا بدولت میرسید بیش از آن نمی توانست که نامه ای بسفارت روس یا انگلیس نویسد و کله نماید و پیداست که هیچ اثری از آن پدیدار نمیشد . روسیان پیش از آن گفته بودند هر زمانی که ایران خواهشهای آنانرا پذیرفت سپاه از ایران باز گردانند و ناصر الملك و همدستان او نیز این نوید را باور کرده بودند ولی این هنگام با آنکه همه خواهشها پذیرفته شده و سپس

مجلس نیز بسته گردیده و مجاهدان و دیمو کرانیان از میان رفته بودند که همه اینها بسود ایشان انجام گرفته بود باز از بردن سپاه خویش باز می ایستادند و بهانه های دیگری پیش می آوردند، و در اینجا بود که وزیران اندکی بخود آمده و خطای خویش را درمی یافتند و پشیمانی آشکار می کردند.

کنون ببینیم دولت با این دشواریها چکرد. نخست از نوده و حال آن سخن رانیم. چنانکه گفتیم در تهران دولت بختیاریان و دسته بزرگی از مجاهدان را بسوی خود کشیده بود و با دست اینان بر سر دیگران می کوفت. کاردانیهای یفرمخان در این هنگام کمک بسیاری بدولت رسانید. فرمائیکه ناصرالمک برای بستن مجلس نوشت هم در آن نوید باز کردن مجلس نوین را میداد و در همان زمان فرمان بر کزیدن نمایندگان نوین را پراکنده کردند. روزنامه های دیمو کرات و دیگر روزنامه ها را که از میان بردند روزنامه آفتاب و مانند آن را بجایش گزاردند. اینها همه برای فریب مردم می بود.

داستان دار کشیدن ثقة الاسلام و مانند آنرا توانستند پنهان داشته و نگزاردند بکوشها رسد و بدینسان شورش مردم را جاو گرفتند. راستی هم اینست که جز از آذربایجان و کیلان و تهران در شهرهای دیگر ایران آزادیخواهی چندان ریشه نندوانیده بود که این زمان برپا ماند و مردم ایستادگی توانند.

اما ملایان که بکاظهین رسیده بودند و بیم میرفت آواز ایشان بایران رسد و تکالی پدید آورد دولت با اینان رفتاری کرد که می سزیدند. بدینسان که تلگراف های پیایی فرستاد و عبارتهای خوش آیند ایشان - از «حضرات آیات ادام الله ظللالهم» و «برکات انفاس و توجهات مقدسه» و «مقامات عالیه ارکان عظیمه اسلامیت» و مانند اینها - بکار برد و همچون کودک فریبشان داد.

روز نخست که اینان بکاظمین رسیدند چون از حال ایران آگاهی درستی نداشتند و خود نمیدانستند بکجا میروند و برای چه میروند ناگزیر در آنجا درنگ کردند. در این میان تلگرافهای استانبول آگاهی از سرگذشت ثقة الاسلام و دیگران داد و پیداست که بسیاری از این آگاهی ترسیدند و پایهاشان سست گردید و چون